



## درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نواهی

تاریخ: ۱۲ / آبان / ۱۳۹۹

موضوع جزئی: تنبیهات اجتماع امر و نهی - تنبیه دوم: بررسی کلام محقق نایینی - مصادف با: ۱۶ ربیع الاول ۱۴۴۲

اشکال دوم - سوم - چهارم - کلام امام خمینی

جلسه: ۲۴

سال دوازدهم

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### خلاصه جلسه گذشته

بحث درباره کلام محقق نایینی بود که به نوعی مسئله مورد بحث را مبتنی کردند بر پذیرش یا رد اینکه مانحن فیه از مصادیق قاعده «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» است یا خیر؟ یک اشکال را به محقق نایینی ما بیان کردیم و گفتیم اصل ابتناء این بحث و اینکه این مورد از مصادیق این قاعده محسوب شود محل اشکال است زیرا ایشان عقیدشان بر این است که اگر ما موضوع مورد بحث را از مصادیق آن قاعده بدانیم حق با محقق خراسانی است، اما اگر از مصادیق آن قاعده ندانیم حق با شیخ انصاری است و استدلال کرد بر اینکه ما نحن فیه از مصادیق قاعده «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» نیست.

اشکال اول این بود که اساسا این بحث و این قاعده هیچ ارتباطی به هم ندارند. به عبارت دیگر این قاعده اجنبی عن مانحن فیه که توضیح آن گذشت. آنچه که عدم ارتباط این قاعده را با مانحن فیه تایید می کند مطلبی است که امام خمینی در این مقام فرموده است.

#### اشکال دوم

امام خمینی می فرمایند: اساسا امتناعی که از ناحیه ترک مقدمه پدید می آید، قطعاً با اختیار منافات دارد و این در واقع اشکال دومی است که به محقق نایینی وارد است و تاکید اینکه این قاعده با بحث ما مرتبط نیست. در اشکال اول مسئله بیشتر بر این مدار بود که معنای «قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» چیست؟ گفتیم اساسا این قاعده در مقام رد سخن اشاعره مبنی بر انکار فعل ارادی در انسان است که توضیحش را دادیم.

اشکال دوم در اینکه این قاعده بر بحث ما ارتباطی ندارد این است که اگر در مانحن فیه کسی با ترک مقدمه به نحوی خودش را از وصول به ذی المقدمه محروم کند و امکان دست یابی به مقدمه برای او فراهم نباشد، با اختیار او منافات دارد. مثلاً کسی که می خواهد واجبی را به نام حج انجام دهد، قهراً برای اینکه در موقع مقرر مقرر بتواند به این واجب عمل کند باید سفر کند و مسیری را طی کند تا بتواند در ایام مخصوص در منا و عرفات باشد و قبل آن عمره تمتع خود را به جا بیاورد. حال این شخص از سفر خودداری می کند و به سفر نمی رود قهراً وقت حج که برسد امکان انجام این عمل واجب برای او نیست. ایشان می فرمایند این امتناع با اختیار منافات دارد و منافاتش نیز کاملاً روشن است. به عبارت دیگر کأنه ما دو نوع ایجاب و امتناع داریم، یک ایجاب و امتناع سابق و یک امتناع و ایجاب لاحق؛ ایجاب و امتناع سابق در واقع لاینافی الاختیار، یعنی همان ایجاب و امتناعی که با اراده فاعل

حاصل می‌شود، مثل همان مثالی که قبلا زدیم، اما آنکه لاحق است، آن امتناعی که بعد از تحقق آن چیز حاصل می‌شود، این امتناع قطعاً با اختیار منافات دارد، فرض کنید الان کسی باید مقدماتی را برای کاری فراهم کند، این شخص این مقدمات را فراهم نکرد، الان می‌خواهد خود ذی‌المقدمه را اتیان کند، این دیگر نسبت به ذی‌المقدمه اختیار و امکانی ندارد، پس اینکه گفته شده «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» این بالنسبه الی الامتناع السابق الحاصل بارادة الفاعل لاینافی الاختیار، اما الامتناع اللاحق ینافی الاختیار؛ پس بین اینها یک فرق دیگری نیز از ناحیه این نکته پدید می‌آید.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد کلام امام خمینی مطلب صحیح و قابل قبولی است.

### اشکال سوم

محقق نایینی فرمود: اگر ما قائل شویم که مانحن فیه از موارد قاعد «امتناع بالاختیار» نیست حق با شیخ انصاری است، اما اگر بگوییم این مورد از موارد آن قاعده است حق با محقق خراسانی است.

اشکال این است که حتی اگر ما این مورد را از موارد قاعده مذکور ندانیم و آن را مصادق «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» محسوب نکنیم باز هم سخن شیخ انصاری صحیح نیست. حرف شیخ انصاری این بود که اگر گفتیم «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» بر این خروج منطبق است. یعنی خروج از دار غصبی اذا كان مقدمتا للتخلص عن الحرام و مضطر الیه هم باشد، اینجا لایکون الا مأموربه، این فقط مأموربه است نه نهی دارد و نه ملاک نهی و مبعوضیت در آن وجود دارد. این مطلب درست نیست زیرا اگر ما گفتیم خروج از دار غصبی از مصادیق این قاعده نیست لازمه‌اش این است که قائل به حرمت شویم، آنگاه چطور ایشان می‌گوید لایکون الا مأموربه؟ برای اینکه این قاعده فوقش این است که آن مانعی که جلوی تکلیف را می‌گرفت بر می‌دارد، ما یک مانعی در برابر تکلیف داشتیم به نام اضطرار، اضطرار نهایت کاری که می‌کند جلوی تکلیف و خطاب را می‌گیرد، ولی جلوی مواخذه را نمی‌گیرد، وقتی سر و کله این قاعده پیدا می‌شود، یعنی می‌گوید: اگر کسی به سوء اختیار خودش را در این شرایط قرار داد، منافاتی با اختیار او ندارد، یعنی همان مانعی که در برابر تکلیف بود نیز کنار می‌رود، می‌گوید درست است که این مضطر شده است ولی چرا مضطر شده است؟ به خاطر سوء اختیار خودش، (و به همین دلیل برخی می‌گویند: خطاب متوجه او می‌شود، تحریم فعلی گریبان او را می‌گیرد) فوقش این است که اگر تحریم فعلی و خطاب هم گریبان او را نگیرد، قطعاً آن مبعوضیت دیگر کنار نمی‌رود. شیخ انصاری در واقع می‌گوید این خروج فقط مأمور به است، لایکون الا حسنا، نه نهی دارد و نه مبعوضیت، اشکال این است که اگر ما خروج از دار غصبی را از مصادیق قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار قرار دادیم یا آن مانعی که در برابر تکلیف بود کنار می‌زند و خطاب و تحریم فعلی بر می‌گردد یا حداقلش این است که بالاخره اضطرار است و اضطرار مانع تکلیف است، اما به مقتضای این قاعده ما باید مبعوضیت را بپذیریم، نمی‌توانیم بگوییم مبعوضیت وجود ندارد. بنابراین اینکه ایشان فرموده ما اگر این را از مصادیق قاعده مذکور بدانیم باید حرف شیخ انصاری را قبول کنیم و بگوییم این واجب لیس الا؛ این حرف قابل قبول نیست.

### اشکال چهارم

محقق نایینی با خارج کردن این بحث از قاعده الامتناع بالاختیار و اینکه گفت ما نحن فیه از مصادیق این قاعده نیست، مسئله را وارد باب تزاحم نمود. گفتند: آنجا در واقع از نظر عقل تزاحم بین الحکمین می‌شود، منتهی تزاحمی که ناشی از سوء اختیار است.

<sup>۱</sup> مناہج، ج ۲، ص ۱۲۹.

آنجا عقل ملاحظه می‌کند بین حرمت خروج و لزوم تخلص از غضب، کدام اهم است و کدام محذورش کمتر است و آن را توصیه می‌کند. مسئله و مشکل این است که اگر این از موارد باب تراحم است؛ در باب تراحم، تحت عنوان ناشی از سوء اختیار طرح می‌شود و مورد تعرض قرار می‌گیرد و دیگر وجهی ندارد آن را اینجا و با عنوان دیگری مثل اضطرار الی الحرام مطرح کنیم، یعنی کأنه اگر این را ببریم داخل در باب تراحم، معنایش این است که بحث را در یک جا با یک عنوان مطرح کردیم و جای دیگر با عنوان دیگر مطرح کردیم و این چندان شایسته به نظر نمی‌رسد.

### جمع بندی

مجموعاً با این چهار اشکالی که بیان شد به نظر می‌رسد کلام محقق نایینی در این مقام صحیح نیست.

### کلام امام خمینی درباره اندراج مانحن فیه تحت یک قاعده عقلی یا عقلایی

نکته‌ای که اینجا وجود دارد که اساساً قبل از اینکه وارد بررسی سایر اقوال شویم، آیا همین مسئله یعنی اضطرار به حرام در حالی که مقدمه واجب هم می‌باشد، (شما ببینید مسئله خروج از دار غضبی چیزی است که الان این شخص به آن اضطرار پیدا کرده است، زیرا غضب است و مکلف با سوء اختیار خودش را در این شرایط قرار داده است و برای خلاص کردن خود از این حرام چاره‌ای جز خروج که خودش هم مصداق غضب است ندارد، خودش یک فعل حرام است، مضطر به آن است و در عین حال مقدمه یک فعل واجبی نیز می‌باشد.) تحت قاعده دیگری قرار می‌گیرد؟

واقعش این است که سؤال مطرح می‌شود که این مسئله و این موضوع، یعنی اضطرار به فعل حرام یا ترک واجب در حالیکه ناشی از سوء اختیار باشد، تحت چه عنوان و قاعده‌ای قرار می‌گیرد؟ این بحث می‌تواند در آینده برای اتخاذ قول حق نیز به ما کمک کند، ما گفتیم این مصداق قاعده الامتناع بالاختر لاینافی الاختیار نیست، سخن محقق نایینی را رد کردیم؛ حال آیا می‌توانیم این را تحت یک قاعده عقلی یا عقلایی قرار دهیم یا خیر؟

امام خمینی می‌فرمایند این مورد را می‌توانیم تحت یک قاعده دیگری قرار دهیم، به این نحو و این ترتیب که بگوییم چنین وضعی، یعنی اضطرار به فعل حرام یا ترک واجب، اگر ناشی از سوء اختیار باشد، باید ببینیم عذر محسوب می‌شود یا خیر؟ ما قبلاً گفتیم که اضطرار اگر قهری باشد نزد عقلاء و عقل محسوب می‌شود، بلکه بالاتر، مانع توجه تکلیف و مانع عقوبت و استحقاق عقوبت است، اگر کسی قهراً و بدون اختیار خودش مضطر به چیزی شد عقلاء او را معذور می‌دانند و می‌گویند: نه می‌شود او را تکلیف کرد و نه عقاب کرد، بیچاره تقصیری ندارد او که خود نرفته داخل آب تا روزه اش باطل شود. پس اگر اضطرار قهری باشد، هم عند العقلاء عذر محسوب می‌شود و هم عقل که عقاب این شخص را قبیح می‌داند. اما چنانچه اضطرار ناشی از سوء اختیار باشد؛ کاری هم نداریم که فعل او مقدمه واجب باشد یا نباشد، بالاخره این اضطرار پیدا کرده است، می‌دانسته اگر وارد این مجلس شود او را داخل آب می‌اندازند و سرش داخل آب فرو می‌رود و روزه اش باطل می‌شود. حال آیا این اضطرار که ناشی از سوء اختیار است عند العقلاء عذر محسوب می‌شود یا خیر؟ آیا عقاب این شخص از نظر عقلاء قبیح است یا خیر؟

ایشان می‌فرمایند: این مسئله بحث را می‌توانیم تحت این قاعده قرار دهیم که «هل یكون اضطرار الناشی عن سوء الاختیار عذر عندالعقلاء و یقبح العقاب علیه ام لا؟»

و اقوی هو الثانی، یعنی از نظر عقلاء کسی که با سوء اختیار، خودش را در چنین شرایطی قرار داد، اضطرار او عذر محسوب نمی‌شود، درست است که او در شرایطی قرار می‌گیرد که اختیار ندارد و اضطراراً این کار را انجام می‌دهد، یعنی دو راه در برابر او نیست که بتواند انجام دهد یا ندهد و اختیار برایش معنا ندارد، اما این اضطرار از دید عقل و عقلاء چون ناشی از سوء اختیار خودش است، عذر محسوب نمی‌شود، عقلاء می‌گویند: می‌خواستی نروی، عقلاء سرزنش می‌کنند این شخص را و به او می‌گویند: تو که می‌دانستی مجبور می‌شوی که حرام مرتکب شوی یا واجبی را ترک کنی چرا خودت را در این شرایط قرار دادی؟ عقلاء چنین شخصی را مذمت می‌کنند و بالاتر او را مستحق عقاب می‌دانند یعنی می‌گویند این شخص مستحق عقاب است به خاطر همان سوء اختیارش چون او می‌توانست خودش را در این موقعیت و شرایط قرار ندهد، اما این کار را کرد، می‌توانست در شرایطی قرار بگیرد که اضطرار پیدا نکند و اختیار از او سلب نشود، اما این کار را نکرد، خودش به دست خودش این شرایط را برای خودش فراهم کرد، بنابراین از دید عقلاء این اضطرار که ناشی از سوء اختیار است عذر محسوب نمی‌شود و همچنین عقلاء عقاب چنین شخصی را به خاطر فعل حرام یا ترک واجب مستحق عقاب می‌دانند.

از دید عقل نیز اینچنین است، عقل نیز این عذر را نمی‌پذیرد، زیرا از دید عقل توجه خطاب به کسی که اضطرارش ناشی از سوء اختیار باشد (حال اگر توجه خطاب را نگوئیم، زیرا بحث استحقاق عقاب و پذیرش عذر است) می‌گوید: عقلاً نمی‌شود او را خطاب کرد، اما عقاب او و استحقاق عقاب، نه از دید عقل و نه از دید عقلاء قبیح نیست. یعنی این عذر پذیرفته نیست و فردا اگر با او احتجاج شود که چرا مرتکب این حرام شدی و یا این واجب را ترک کردی و بگوید که چون من مضطر شدم این قابل قبول نیست و این عذر پذیرفته نیست. لذا امام خمینی می‌فرماید: در مانحن فیه (یعنی اضطرار به فعل حرام یا فعل واجب که ناشی از سوء اختیار باشد، اعم از اینکه مقدمه واجب باشد یا نباشد که حالا بیشتر اینجا آن فرضی مد نظر است که مقدمه واجب باشد) چنین اضطراری از دید عقل و عقلاء عذر محسوب نمی‌شود و عقاب بر آن صحیح است.<sup>۱</sup>

البته خود امام خمینی در این باره نظری دارند که ما آن را عرض خواهیم کرد، ایشان بر مبنای نظریه خطابات قانونیه (که از ابتکارات ایشان در علم اصول است، هرچند دیگران نیز اشاراتی داشتند) نظری دارند که آن را عرض خواهیم کرد. آنچه که تاکنون گفتیم در مقام بررسی سخنان محقق نایینی بود و اشکالاتی که به ایشان وارد بود و به دنبالش اندارج تحت این قانون عقلایی یا عقلی بود و اینکه به نمی‌تواند تحت قاعده «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» قرار بگیرد.

تا اینجا معلوم شد قول شیخ انصاری قابل قبول نیست، اینکه بگوئیم: خروج از دار غصبی هر چند مضطربانه و مقدمه یک واجبی به نام تخلص از حرام است، لایکون الا مأموریه، حرف درستی نیست. پس نظر شیخ انصاری محل اشکال واقع شد و باید برویم سراغ بقیه اقوال و بررسی آنها.

«والحمد لله رب العالمین»